

آنچه را در زیر می‌خوانید، متن پیاده شده نوار گفتگویی است که رادیو صدای ایران با سردبیر نشریه راه‌توده، پیرامون استراتژی جدید امریکا در برابر ایران، نامه اعتراضی آیت‌الله طاهری و جنرال پیرامون سخنرانی دکتر هاشم آغاچری انجام داده‌است. این گفتگو در تاریخ ۲۱ تیرماه انجام شده و همان زمان بمدت ۴۵ دقیقه روی موج کوتاه برای داخل کشور و در چند نوبت (بشکل موضوعی) در برنامه "صدای صفر" رادیو ایران پخش شده‌است. به متن این گفتگو، نقطه نظراتی پیرامون رویدادهای بعد از این مصاحبه رادیویی نیز افزوده شده‌است.

## بجای استعفاء و خروج از حاکمیت باید ایستاد و مبارزه را تشدید کرد!

آنها که خروج از حاکمیت را یک راه‌حل انقلابی تصور کرده‌اند، بجای این کار، بمانند و نقطه چین‌های مقالات، اخبار، نامه‌ها و سخنرانی‌های خود را با اسامی و ارقام سانسور شده پر کنند تا مردم بدانند روی سخن با کیست؟ این کار هزینه دارد، زندان دارد، محرومیت دارد، اما مگر دیگران کمتر از این پرداختند؟

استراتژی امریکا، در حال حاضر حمله نظامی گسترده به ایران نیست، بلکه فلج کردن اصلاحات، اعلام بی‌وقفه حمایت از مردمسالاری و دموکراسی، با هدف جلب افکار عمومی به سود خویش و تحمیل یک همه‌پرسی زیر نظارت امریکا در لحظه موعود است!

بجای استعفاء و خروج از حاکمیت  
باید ایستاد و مبارزه کرد!

**خدابخشیان** - یخ وفاق ملی نگرفته‌است و بقول آقای عباس عبدی بغض مردم از انسداد اصلاحات تبدیل به یک کوه یخ شده‌است که اگر آب شود سیلاب خواهد شد. به خاتمی هشدار می‌دهد که رادیکال‌تر عمل کند و در همین کشاکش استعفای آیت‌الله طاهری مطرح می‌شود. واقعا این استعفا یک شوک سیاسی و تاریخی بود؟ آیا سخنرانی آغاچری یک شوک نظری-اسلامی بود؟ برای این پرسش‌ها، پاسخ باید پیدا کرد. شما چه پاسخی دارید؟ آیا آیت‌الله‌ها دارند چمدان‌ها را می‌بندند و فرار می‌کنند؟ نظام در حال فروپاشی است؟ و یا اینکه این حوادث هم دنباله سلسله حوادث دیگر این سال‌هاست؟

**راه‌توده** - همه این کشاکش‌ها که شما هم به آن‌ها اشاره کردید بیانگر دو نوع نگرش اجتماعی نسبت به احکام و یا بقول آقایان ایدئولوژی اسلامی است و دارای وابستگی‌ها و سمت‌گیری‌های اقتصادی هم هست. این سمت‌گیری‌ها و وابستگی‌های طبقاتی طبعا به چندگانگی در حاکمیت جمهوری اسلامی انجامیده‌است و هیچ فردی نمی‌تواند ادعا کند که در این کشاکش بی‌طرف عمل می‌کند. در این طرفداری هم طبعا یا اینطرف را تأیید می‌کند و یا آن طرف را و از اینجا ورود به صحنه سیاسی ایران آغاز می‌شود. چه در داخل و چه در خارج از کشور.

اجازه بدهید این گفتگو را با شرح یک حادثه دیدنی و شنیدنی برای شما و شنوندگانتان آغاز کنم. چند وقت پیش، سالروز یورش به خوابگاه دانشجویان و ماجرای ۱۸ تیر بود. در این شهر برلین پایتخت آلمان هم عده‌ای بمناسبت این روز در مقابل سفارت جمهوری اسلامی جمع شده بودند. خیلی‌ها هم بودند، این که می‌گویم خیلی‌ها، نه از نظر تعداد بلکه از نظر اعلام حمایت خیلی

از سازمان‌ها برای شرکت در این تظاهرات است. شعار اصلی هم بتدریج شد "مرگ بر جمهوری اسلامی". یک خبرنگار ایرانی که برای یکی از تلویزیون‌های فارسی زبان محلی در برلین کار می‌کند با یکی از گردانندگان اصلی این تجمع مصاحبه جالبی کرد، که من آن را شنیدم. رادیوی مورد بحث متعلق به یکی از گرایش‌های چپ تندوتیز است و آقای که با او مصاحبه شد هم با یک سیبل پرپشت همیشه در این نوع تظاهرات سینه سپر می‌کند. خبرنگار که من نمی‌دانم دارای همفکری با آن رادیو هست یا نیست، بهرحال سؤال بسیار جالبی از این آقای سوپر چپ کرد و پرسید: آقای ... شعار اصلی تظاهرات امروز چیست؟ آن آقا، که در کنفرانس برلین هم نقش داشت و در هر انتخاباتی طرفدار تحریم است گفت: شعار اصلی مرگ بر جمهوری اسلامی است!

خبرنگار گفت: شما لابد می‌دانید که عده‌ای از زندانیان سیاسی کنونی در جمهوری اسلامی مسلمان و روحانی هستند و طرفدار جمهوری اسلامی‌اند، عده‌ای از یاران آقای خاتمی هم که در زندان هستند طرفدار جمهوری اسلامی‌اند و خیلی از روزنامه‌نگاران روزنامه‌های توقیف شده هم طرفدار جمهوری اسلامی و در عین حال طرفدار اصلاحات هستند. این شعار مرگ بر جمهوری اسلامی شامل همه این افراد هم می‌شود؟

آن آقا که منتظر چنین پرسشی نبود، کمی دست و پایش را گم کرد و بالاخره گفت نخیر این شعار شامل آن بخش نمی‌شود! حاصل این گفتگوی کوتاه این بود که دوتا جمهوری در ایران است، که این شعار "مرگ" شامل حال یکی‌شان می‌شود. البته شنیده‌ام که همین پرسش و پاسخ به یک جدال سیاسی در آن جمع و با آن خبرنگار تبدیل شده که جدالش به من مربوط نیست، اما اصل ماجرا مربوط است. از این نظر مربوط است که وقتی کسی ورود به صحنه واقعی مبارزه می‌کند، عملاً نمی‌تواند یک واقعیت موجود را ندیده بگیرد.

واقعیت اینست که جمهوری اسلامی یک حکومت یکپارچه نیست و بخشی از آن در برابر بخشی دیگر قرار دارد و هر دو هم خود را طرفدار جمهوری اسلامی معرفی می‌کنند. در این جمهوری آیت‌الله منتظری در خانه‌اش زندانی‌است، عبدالله نوری و اشکوری در زندان اوین‌اند، آیت‌الله طاهری معترض علنی جدید است. بنابراین شعار مرگ بر جمهوری اسلامی و مرگ بر روحانیت نمی‌تواند در صحنه عملی مبارزه شعار درستی باشد و می‌بینیم که در یک پرسش کوچک چگونه این تضاد خودش را نشان می‌دهد. بمحض اینکه از یک عده از طرفداران جمهوری اسلامی که خواهان اصلاحات هستند و خودشان زیر فشار سنگین بخش دیگر حکومت قرار دارند طرفداری کنید، عملاً مجبورید شعار مرگ بر جمهوری اسلامی را کنار بگذارید و مرگ بر ارتجاع، مرگ بر بازاری، مرگ بر جانی، مرگ بر استبداد و مرگ بر هر چیز دیگری که در برابر جنبش مردم قرار دارد را سر بدهید. البته این شعار "مرگ بر این و آن" را من بعنوان یک مثال می‌گویم، والا با گفتن مرگ بر این و آن کار درست نمی‌شود و چیزی هم حل نمی‌شود، بلکه در افشاگری و آگاهی است که زمینه دگرگونی و برکناری از قدرت که همان مرگ سیاسی-اقتصادی بخشی از حاکمیت است فراهم می‌شود.

## اگر شعار مرگ بر جمهوری اسلامی هم سر می‌دهند، چاره‌ای ندارند که روشن کنند خواهان مرگ کدام بخش از جمهوری اسلامی‌اند؟

حالا با این مقدمه باز می‌گردم به پرسش و یا پرسش‌های شما. یعنی ابتدا با پذیرش چندگانگی در حاکمیت جمهوری اسلامی، ناممکن بودن وحدت فکری-مذهبی-سیاسی در مجموع حکومت و صف‌بندی‌هایی که روز به روز روشن‌تر و دقیق‌تر شکل می‌گیرد و بیان می‌شود و در برابر هم قرار می‌گیرد.

بحث اساسی از همینجا آغاز می‌شود. اینکه شعار و حرف‌های تند زدن راه بجائی نمی‌برد، مگر تفکر کردن و جهت را تشخیص دادن و بدون هر ملاحظه‌ای آن را گفتن است که راه را هموار می‌کند. نباید ترسید که اگر این حرف را بزنیم و یا این نظر را بدیهیم ممکن است با حمله روبرو شویم که مثلاً ما طرفدار جمهوری اسلامی هستیم و یا فلان وابستگی را داریم و از این نوع اتهامات بپوچ و توخالی، که خودش نوعی جنگ روانی با واقع بینی‌است. در غیر اینصورت در همان چاله‌ای می‌افتیم که همین آقای خیلی آوانگارد، جلوی سفارت جمهوری اسلامی، در گفتگو با خبرنگار آن رادیوی محلی در برلین افتاد.

ماجرای نامه اعتراضی و استعفائی آقای آیت‌الله طاهری هم که به آن اشاره کردید در همین چارچوب باید دیده شود. ایشان را حالا یکبار همه کشف کرده‌اند و از اعتراض او برداشت‌های براندازی جمهوری اسلامی و یا فروپاشی نظام کرده‌اند. درحالی‌که، اگر به عمق این نامه و به گذشته آیت‌الله طاهری و به موضع‌گیری‌های شاگردان او و شاگردان آیت‌الله منتظری نگاه کنیم، اتفاقاً آنها بیشتر از روحانیون مخالف اصلاحات از سقوط جمهوری اسلامی نگرانند و برای حفظ آن به میدان آمده‌اند. ما در آینده بیش از امروز شاهد این نوع ورود به صحنه‌ها خواهیم بود. یعنی اینکه در جمهوری اسلامی و در حوزه‌های مذهبی هستند روحانیونی

که می‌خواهند و یا تصمیم گرفته‌اند وارد میدان شوند. فقط روحانیون نیستند، خیلی از غیر روحانیون مذهبی هم وارد صحنه شده‌اند و باید مشوق حضور بیشتر همه آنها بود. از این نظر است که باید ورود به صحنه آیت‌الله طاهری را مثبت ارزیابی کرد و منتقد جدی کسانی بود که علیرغم آگاهی از عمق فاجعه حکومت ارتجاع مذهبی در ایران، همچنان در حاشیه قرار دارند و برای ورود به صحنه دچار تزلزل هستند و هنوز به صف روحانیونی نظیر آیت‌الله طاهری، آقای منتظری، کدیور، اشکوری، صانعی، بجنوردی، موسوی تبریزی، موسوی خوئینی‌ها و دهها روحانی دیگری که مجمع مدرسین حوزه علمیه قم را تشکیل داده‌اند نییوسته‌اند، درحالیکه ورود به صحنه آنها و قرار گرفتنشان در برابر امثال آیت‌الله مشگینی، آیت‌الله جنتی، آیت‌الله موحدی کرمانی، -که اغلب اسم و نقشش در سپاه پاسداران در حاشیه قرار می‌گیرد و به نقش مهم او کم بهاء داده می‌شود- و خلاصه روحانیونی از این دست بسیار مهم است. شما دیدید که یک نامه آیت‌الله طاهری چه زلزله‌ای در میان روحانیون برپا کرد، درحالیکه اگر همین حرف‌ها از سوی غیر روحانیون مذهبی زده می‌شد و و یا توسط روحانیونی با مدارج مذهبی پائین‌تر زده می‌شد هرگز این تاثیر را نداشت. با این نگاه به نقش روحانیون و ضرورت حضور موثرتر آنها در صف مبارزه با ارتجاع مذهبی و روحانیون صاحب ثروت و قدرت است که ما نمی‌توانیم با استعفاء و کناره‌گیری موافق باشیم و در اطلاعیه‌ای که با امضای شورای سردبیری و سیاستگذاری راه‌توده منتشر شد هم این نقطه نظر با صراحت بیان شد.

**استعفاء و کناره‌گیری، هرگز تاثیر حضور فعال و موثر در صحنه سیاسی را ندارد و ما خوشحالیم که آیت‌الله طاهری عزم خود برای ادامه حضور در صحنه سیاسی کشور را توسط دفتر خویش اعلام کرده‌است. ما بسیار مفیدتر می‌دانستیم که ایشان مضمون همین نامه را بصورت یک اطلاعیه و یا فراخوان روحانیون طرفدار اصلاحات به حضور در اصفهان و تشکیل یک سمینار و یا کنفرانس برای مقابله با ارتجاع مذهبی و دفاع از اصلاحات و اصلاح طلبان منتشر می‌کرد.**

ما نوشتیم و من بعنوان سخنگوی این شورا می‌گویم که ما با کناره‌گیری، هرچند با بزرگترین اعتراض‌ها هم همراه باشد موافق نیستیم، بلکه برعکس با حضور در صحنه موافقیم. مثلاً ما بسیار ترجیح می‌دادیم آیت‌الله طاهری همین حرف‌ها را که در نامه‌اش نوشته بصورت یک اعلامیه منتشر می‌کرد و از روحانیون موافق انتقادات جدی او نسبت به حاکمیت می‌خواست که در اصفهان جمع شوند و یک نظر واحدی را پیرامون انحراف انقلاب ۵۷ و خلاصه همه آنچه که در نامه خود نوشته‌اند اعلام کنند. اینگونه حضور بسیار مهم‌تر و موثرتر است، چرا که برای مقابله با استعفاء نیروی مقابل خیلی خوب می‌داند که می‌تواند با محاصره خبری و تحمیل انزوا به شخصیت‌های مذهبی معترضی نظیر آیت‌الله طاهری، ضربه اولیه ناشی از استعفاء ایشان را در طول زمان بگیرد و ماجرا را در انبوه حادثه‌سازی‌هایی که در کشور جریان دارد به فراموشی بسپارد. اتفاقاً تمام ابزار تبلیغاتی را هم در این زمینه در اختیار دارد. مثل تلویزیون، رادیو، روزنامه‌ها، شورای تبلیغات اسلامی و غیره. ما بیانیه آیت‌الله طاهری را بسیار مهم و مطالب مطرح شده در آن را بسیار دقیق و درست می‌دانیم، اما با استعفاء و کناره‌گیری موافق نبودیم و نیستیم و این را در اطلاعیه خودمان هم نوشتیم. شما نگاه کنید! از همین حالا توقیف روزنامه نوروز را بدلیل انتشار همین نامه قطعی کردند و روزنامه‌های دیگر را هم برای انتشار بازتاب‌های این نامه و یا انتشار پاسخ آیت‌الله طاهری به رهبر گرفتند. حُب، حالا ایشان تریبون نماز جمعه اصفهان را هم از دست داده‌است که در آنجا می‌توانست برود حرفش را بزند و به گوش مردم برساند. اینها نکاتی است که فارغ از احساسات لحظه‌ای و مقطعی باید به آن توجه کرد. هر کس که تریبونی در اختیار دارد، خواه روزنامه باشد، مجلس باشد، نماز جمعه باشد، برنامه رادیویی باشد، حسینیه باشد، هرچه می‌خواهد باشد، اگر تریبونی است که ارتباط با مردم برقرار می‌کند، باید از این تریبون حفاظت کند و آن را نگهدارد تا ارتباطش با مردم قطع نشود. این نکته بسیار مهمی است که اغلب در جنجال‌ها و کم‌درایتی‌ها و یا خام‌اندیشی‌های رایج گم می‌شود. مگر یورش به احزاب، دستگیری افراد، غیر قانونی کردن فعالیت‌های سیاسی، بستن مطبوعات و حتی تیرباران و اعدام فعالان سیاسی هدفی جز این را دنبال می‌کند که ارتباط این جریان‌ها و شخصیت‌ها را با مردم قطع کند و نگذارند صدای آنها و نقطه نظرات و دیدگاه‌هایشان به گوش مردم برسد؟ در تمام طول تاریخ مبارزات اجتماعی هدف از یورش و سرکوب حکومتی همین قطع ارتباط بوده‌است. حالا چگونه می‌توان با چنین قطع ارتباطی بعنوان دفاع از جنبش مردم و از اصلاحات موافقت کرد؟ شما نگاه کنید، حصر آیت‌الله منتظری مگر جز با هدف قطع ارتباط مردم با ایشان صورت گرفته‌است؟ حالا چطور می‌توان با استعفاء و رفتن به حصر خبری یک شخصیت موثر روحانی موافق بود؟ خوشبختانه، به فاصله چند روز پس از انتشار اطلاعیه آیت‌الله طاهری، دفتر ایشان اعلام کرد که آیت‌الله طاهری قصد خروج از صحنه سیاسی کشور را ندارد، از مجلس خبرگان رهبری استعفا نمی‌دهد و این استعفا تنها شامل نماز جمعه

اصفهان می‌شود. بتدریج و در روزهای بعد از انتشار آن نامه و مراجعه دانشجویان و اقشار مختلف مردم به ایشان، دفتر وی حتی اعلام کرد که آیت‌الله طاهری پاسخ نامه رهبر به وی را هم نوشته و بزودی منتشر خواهد کرد و بسیاری از حرف‌ها را هم در جلسه مجلس خبرگان خواهد زد. ما با این تصمیم بسیار موافقیم و بسیار مفید می‌دانیم که ایشان پاسخی که به رهبر نوشته را هم منتشر کند و عملاً در صحنه سیاسی کشور باقی بماند و دیگران را نیز تشویق به پیوستن به خود و به پیوستن به جنبش مردم بکند. این یعنی نشان دادن اراده قاطع برای حضور در صحنه سیاسی و در جنبش مردم. شما حتماً می‌دانید که اتفاقاً در همان ۴۸ ساعت اول بعد از انتشار نامه اعتراضی آیت‌الله طاهری، روزنامه‌های دست راستی مبتکر طرح استعفای وی از مجلس خبرگان رهبری هم شده بودند، که دفتر آیت‌الله طاهری آن را تکذیب کرد. ارتجاع خیلی خوب این را می‌داند که استعفاء، کناره‌گیری، خانه نشینی، حاشیه نشینی به سود حاکمیت وی است. در هر مجمعی که این نوع معترضین صاحب اعتبار حضور نداشته باشند، یکه تازی به امثال علی‌فلاحیان و آیت‌الله خزعلی می‌رسد.

خب، البته عده‌ای این نقطه نظر ما را یا درک نمی‌کنند و یا قبول ندارند، تجربه ندارند، با این مشی موافق نیستند و یا دانش اجتماعی‌شان در این مسیر نیست. اینها فکر می‌کنند با استعفاء زیر پای حاکمیت خالی می‌شود و سقوط می‌کند. خیر اینطور نیست، تجربه هم این را ثابت می‌کند. تا آخرین لحظه ممکن باید در صحنه مبارزه علنی و در ارتباط مستقیم با مردم باقی ماند و مهاجم بود.

**طرح خروج از حاکمیت، که از طرف برخی طرفداران اصلاحات در حاکمیت مطرح می‌شود، عملاً به معنای ضعف در بهره‌گیری از موقعیت کنونی به سود جنبش و بیم و هراس از صراحت بیشتر در گفتار و پررنگ‌تر کردن گرایش مبارزه جوئی در برابر سیاست بازی است!**

این همان نظری است که ما در حال حاضر در برابر اندیشه استعفای دسته‌جمعی اصلاح‌طلبان درون حاکمیت داریم. در این مورد هم اعتقاد راسخ داریم که **باید بصورت تهاجمی عمل کرد** و نه استعفا دادن و صحنه را خالی کردن. آنها که عرصه را چنان بر اصلاح طلبان تنگ کرده‌اند که فکر خروج از حاکمیت به سرشان زده، قطعاً آنقدر توان دارند که بتوانند پس از این استعفاء صحنه‌آرایی جدیدی کرده و تلویزیون را شوخ و شنگ کنند، مقداری پول در بازار بریزند و با یک چهره بکلی متفاوت با چهره امروزشان در صحنه حاضر شوند و حتی کروات ببندند و به تلویزیون بیایند، چون اصل قضیه نگهداشت مواضع قدرت و حفاظت از ثروتی است که به جیب زده‌اند، بقیه‌اش ظاهر ماجراست شما می‌بینید که حتی پروائی در راه‌اندازی فاحشه‌خانه اسلامی هم ندارند و حتی اعلام می‌کنند که پول حاصل از تجارت و سوداگری با فحشاء را حاضرند در اختیار ولی‌امر و یا مراجع بگذارند تا هر طور خواستند خرج کنند، شما دیدید که در جریان انتخابات دوره دوم ریاست جمهوری با چه شعارهای جوان فریبی وارد میدان شدند و حتی به این آقای جاسبی، عضو رهبری موفله اسلامی و رئیس دانشگاه آزاد شعارهایش به زبان انگلیسی بود. همین خانه عفاف و یا فاحشه‌خانه اسلامی را هم ایشان مبتکرش است.

خب، با کنار رفتن اصلاح طلبان از حاکمیت و این تغییر چهره‌ای که برایتان گفتم، در اینصورت چه کسی باخته؟ جز آنها که نتوانستند از موقعیت مناسب کنونی برای تهاجم به ارتجاع مذهبی و مافیای اقتصادی استفاده کنند و حرفشان را صریح بزنند؟ شما نگاه کنید، هنوز پیشروترین روزنامه‌ها و حتی سایت‌های اینترنتی وابسته به اصلاح طلبان وقتی می‌خواهند در باره غارت کشور و آقازاده‌ها بنویسند نام ابوی این آقازاده‌ها را نقطه چین می‌کنند؛ و یا در باره رهبران مافیای اقتصادی و یا صادر کنندگان فتاوی قتل‌ها و یا فرماندهان و سازماندهندگان لباس شخصی‌ها، آنجا که این اخبار و گزارش‌ها به اسامی می‌رسد نقطه چین آغاز می‌شود و صریحاً نمی‌نویسند نام این افراد چیست؟

بجای استعفاء دادن این نقطه چین‌ها را پرکنند و زره جنبش مردم را با آگاهی عمومی و توده‌ای نفوذ ناپذیرتر کنند، بگذارید با بیان صریح این مطالب بیایند شما را بگیرند و ببرند زندان، آنوقت به چه اتهامی به زندان رفته‌اید؟ جز مقابله با غارتگران سفره مردم؟ آنوقت است که مردم از شما حمایت می‌کنند، نه زمانی که صحنه را با اعتراض ترک کنید و به خانه بروید. بزرگترین انتقادی که به اصلاح طلبان حکومتی وارد است همین نکات است، همین عدم انسجام در تصمیم‌گیری و سنجیده تصمیم‌گیری و تسلیم روزکاری شدن. مولوی می‌گوید «چو بر گورم بخواهی بوسه دادن - رخم را بوسه ده کاکنون همانیم» \* اگر می‌خواهید استعفای مبارزه‌ای بدهید، خب چرا این مبارزه را با صریح گوئی و افشاگری پیش نمی‌برید و از همان تریبون‌هایی که در اختیار دارید و امکان تماس شما را با مردم برقرار می‌کند استفاده نمی‌کنید؟ ما با این روش‌ها بصورت بسیار جدی مخالفیم؛ با استعفای آیت‌الله طاهری هم به همین دلیل مخالف بودیم و هستیم، همانقدر که با حضور پررنگ‌تر و موثرتر ایشان با همین مواضع و با همین انتقادات در صحنه جنبش و سیاست ایران موافقیم.

امثال ایشان و دیگر روحانیون هستند که باید قضاوت مذهبی در باره صلاحیت مذهبی و بویژه عدالت دینی رهبر بعنوان دو خصیصه مهم ذکر شده در شرایط رهبری در قانون اساسی را بکنند، امثال ایشان هستند که باید بگویند در مجلس خبرگان بعد از گذشت آیت‌الله خمینی چه گذشت که رهبر کنونی انتخاب شد؟ چرا آیت‌الله اردبیلی پس از این جلسه خبرگان به قم رفت و صحنه را ترک کرد؟ در جلسات پشت صحنه ۱۳ ساله اخیر رهبری چه می‌گذشته است؟ همین روحانیون هستند که می‌توانند جمع شوند و در یک نشست بزرگ کارنامه ۱۳ ساله رهبری را بجای مجلس خبرگانی که در اختیار مافیای تجارت و ثروت است بررسی کارشناسی کنند. ما طرفدار این نوع حضور قاطع و تاثیر گذار هستیم، نه نوشتن یک نامه اعتراضی و استعفا دادن و به حاشیه رفتن، یعنی همان وضعی که تقریباً آیت‌الله موسوی اردبیلی و یا موسوی نخست وزیر دارند. امثال ایشان است که باید بنویسد و بگوید که رهبران حجتیه در اصفهان چه کسانی بوده‌اند و هستند و اینها چگونه قدرت را در نهادهای نظامی و امنیتی اصفهان قبضه کرده‌اند. ایشان اطلاع دارد، بنده که ندارم، شما که ندارید، آقای عبدی که ندارد، تاج زاده که ندارد. ایشان است که باید بگوید چگونه حوزه علمیه اصفهان به آیت‌الله خادمی و شاگردانش، یعنی مقلدین آیت‌الله خوئی مرجع دینی حجتیه واگذار شده و کارخانه‌های مصادر شده اصفهان زیر نگیان ایشان گذاشته شده‌است. ایشان است که باید بگوید بدستور چه کس و یا کسانی برای آیت‌الله شمس آبادی مقبره و بارگاه ساختند و آن را تبدیل به تکیه شهدا در تخته پولاد اصفهان کردند. آیت‌اللهی که مستقیماً در خدمت ساواک و دربار شاهنشاهی بود و نماینده آیت‌الله خوئی و از سردمداران و موسسان انجمن حجتیه در اصفهان بود. اینها کم است؟ ایشان است که می‌تواند بگوید چرا و بدستور چه کسانی بارگاه پر جلال و جبروت برای "آیت‌الله مجلسی" در اصفهان درست کرده‌اند تا در برابر مقبره آیت‌الله خمینی علم کنند. روحانی مرتجعی که تئوریسین روحانیون صفویه بود. ایشان است که می‌تواند بگوید چرا و توسط چه کسانی در آخرین سفر رهبر به اصفهان او را به زیارت این مقبره بردند و ماجرای قسم شاهنشاه آریامهر بر سر قبر کورش در جریان تاجگذاری مسخره سال ۱۳۵۰ را با حضور و قسم رهبر بر سر قبر آیت‌الله مجلسی تکرار کردند تا میخ از تابلو سلطنت در ایران کشیده و اسکلت سلطنت را از گور بیرون آورند و عبا و عمامه بر تنش کنند. اینها کم است؟

به این ترتیب من یکبار دیگر به همان مصاحبه‌ای باز می‌گردم که با آن آقای سوپر چپ در مقابل سفارت جمهوری اسلامی کردند و یا آنها که درک نمی‌کنند ما وقتی با استعفای آیت‌الله طاهری مخالفت می‌کنیم از چه موضعی است و حرفمان چیست. ما می‌گوئیم در دو صف طرفداران تحولات و مخالف تحولات، بجای شعارهای دهان پرکن باید در یکی از این دو صف ایستاد و برای خود جا پیدا کرد. اگر چنین هدفی و چنین موضعی داریم، خُب، باید بپذیریم که در صف تحول خواهی روحانیون هم هستند، همانطور که غیر روحانیون هم هستند، ممکن است در این صف و در میان روحانیون تحول خواهی دینی قوی‌تر از تحول خواهی اجتماعی باشد که مورد نظر ماست، اما همین تحول خواهی دینی هم در جبهه بزرگ اصلاحات و تحولات ضروری است و جنگ مذهبی را باید به همین مذهب‌یون واگذار کرد، ضمن اینکه بی وقفه بخاطر داشته باشیم که جنبش، تنها یک جنبش مذهبی نیست، بلکه یک جنبش عظیم اجتماعی است و تنه به یک انقلاب می‌زند. در این جنبش علاوه بر روحانیون، نواندیشان دینی، ملی-مذهبی‌ها و ملیون، دگراندیشان هم حضور دارند. بینیم اینها چگونه در جنبش جای خویش را پیدا کرده‌اند، خیلی اگر آوانگارد باشیم، این بخش را باید بتوانیم تقویت کنیم. برویم دنبال تقویت شخصیت‌هایی مثل ناصرزافشان، رئیس دانا، محمدعلی عمویی، علی‌اشرف درویشیان و دهها و دهها شخصیت سیاسی غیر مذهبی که در ایران و در کنار ملیونی نظیر آقای ورجاوند و یا معین‌فر، در کنار ملی‌مذهبی‌ها که ما بارها در باره آنها در این برنامه شما صحبت کردیم قرار دارند. آیا چنین کرده‌ایم؟ بنظر من خیر! و این بر می‌گردد به برخی توهمات و شبیه‌سازی‌ها که اتفاقاً نه فقط در اپوزیسیون، بلکه در حاکمیت هم وجود دارد. در هر دو طیف نوعی انتظار و یا تلاش برای تکرار تاریخ وجود دارد و از قضا دست هر دو طیف را هم همین انتظار تکرار تاریخ بسته و آنها را مرتب گرفتار اشتباه برداشت و ارزیابی می‌کند.

**مخالفان اصلاحات با آرزوی تکرار خرداد ۶۰ و شهریور ۶۷ سر بر بالین می‌گذارند و بخشی از اپوزیسیون هم با انتظار و آرزوی تکرار سال ۵۷، در حالیکه زمان، شرایط، بافت اجتماعی و بسیاری از شرایط حاکم بر آن سال‌ها تغییر کرده و اگر حوادث آن سال‌ها هم تکرار شود، جنبه کم‌دی پیدا خواهد کرد، نه تراژدی!**

خدابخشیان - تکرار حادثه‌ای نظیر انقلاب ۵۷؟

راه‌توده - فراتر از این. ابتدا از حاکمیت شروع کنیم.

ببینید! این آقایان مخالف اصلاحات در تمام این پنج-شش سال گذشته، انواع حوادث را آفریدند تا بلکه چرخ تاریخ و گذشت زمان را به عقب باز گردانده و حادثه ۳۰ خرداد سال ۶۰ را تکرار کنند. هم در جریان بستن روزنامه سلام و حمله به کوی دانشگاه چنین آرزویی را داشتند و هم در حوادث دیگری که در این سال‌ها سازمان دادند. اینها بر این تصور بودند و هنوز هم هستند که سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را شبیه سازمان مجاهدین خلق به ماجراجویی بکشاند و سپس خاتمی را هم مثل بنی‌صدر متحد این سازمان معرفی کرده و یورش خرداد ۶۰ را یکبار دیگر تکرار کنند. بارها برای این یورش و تکرار تاریخ خیز برداشته‌اند اما با شکست روبرو شده‌اند زیرا نمی‌فهمند دوران تغییر کرده و شرایط عوض شده‌است. آن زمان، زمان دیگری بود، آگاهی مردم آگاهی دیگری بود، کاربدستان جمهوری اسلامی کاربدستان دیگری بودند، رهبر جمهوری اسلامی شخصیتی مثل آیت‌الله خمینی بود، جامعه چنین غارت نشده بود، نسل جوان حاضر در صحنه آماده هرنوع جانفشانی در راه دفاع از انقلاب بود، حادثه جوئی‌های سازمان مجاهدین خلق که به نظر ما مخالفان امروزی اصلاحات در سازمان دادن آن نقش تعیین کننده داشتند زمینه عملی داشت، سکان ریاست جمهوری در اختیار کسی بود که مردم با تصور تأیید وی از سوی آیت‌الله خمینی به وی رای داده بودند و اصلاً شناختی از او نداشتند و ۰۰۰ آنها که آرزوی تکرار ۳۰ خرداد ۶۰ را دارند همه این پارامترها را فراموش می‌کنند و دنبال آن مطلوب می‌گردند. مطلوبی که واقعا مخوف بود و با تمام قدرت باید ایستاد که حتی از تکرار بخشی از آن هم جلوگیری شود. کسانی که آن بعد از ظهر و بویژه غروب تیره و تار و غم انگیز ۳۰ خرداد را در خیابان‌های تهران دیده باشند می‌دانند من چه می‌گویم. بر سر هر کوچه فرعی در خیابان‌های ثریا، ایرج، ایرانشهر، فرصت، کوچه‌های فرعی پشت سفارت انگلیس، کوچه‌های فرعی خیابان‌های اردیبهشت و فروردین، انصار حزب الله که آنروز فقط حزب‌الله نامیده می‌شدند، در لباس‌های شخصی و تحت حمایت نیروهای مسلح کمیته‌ها (درست مانند همین ماجرای لباس شخصی‌ها و حمایت نیروهای انتظامی از آنها)، کلت به کم، بی‌سیم بدست، با قمه، پنجه بوکس، زنجیر و تیغ موکت‌بری و فلفل ایستاده بودند، گروه گروه نوجوان‌های مردم را که با فراخوان سازمان مجاهدین به خیابان آمده بودند تا خودشان را به دانشگاه تهران برسانند خونین و مالین دستگیر می‌کردند و به اوین می‌رساندند. این مطلوب ترین موقعیتی بود که بدست موفقه اسلامی و اسدالله لاجوردی عضو رهبری این حزب افتاده بود. صدها نفر همان شب تیرباران شدند. فقط بعنوان یک نمونه، در ساختمانی که خود من زندگی می‌کردم دو پسر یک خانواده را که غروب آن روز گرفته بودند، ساعت ۳ صبح از اوین اطلاع دادند که بیا بیاید جنازه‌هایشان را تحویل بگیرید. نوجوان دیگری که ۱۷ ساله بود و فرزند صاحبخانه قبلی بود، آنقدر لگد به پهلویش کوبیده بودند که به اوین نرسید و یگراست بردند گورستان. طفلک شاگرد اول دبیرستان هدف تهران بود. این فقط نمونه‌ایست از یک محله و یک مجموعه آپارتمانی در مرکزی‌ترین نقطه تهران، یعنی دروازه دولت تهران. همین نمونه را تعمیم بدهید به سراسر تهران و سپس سراسر ایران تا بدانید ۳۰ خرداد چه پیش آمد. آن لحظه‌ای که این بچه‌های کم سن و سال را رساندند به اوین و لاجوردی به استقبال آنها آمد، لحظه مطلوبی بود که همچنان رهبران موفقه اسلامی در آرزوی تکرار آن بسر می‌برند. لحظه میوه چینی از درخت تنومند توطئه‌ای که همین مخالفان کنونی اصلاحات در آن نقش کلیدی داشتند. البته، این لحظه فراهم نشد، مگر با انفجارهای حزب جمهوری اسلامی و دفتر نخست وزیری، ترورها و ۰۰۰

**دهها روحانی در دهه ۶۰ ترور شدند، که می‌توانستند امروز در کنار امثال آیت‌الله طاهری در برابر حکومت ارتجاع مذهبی بایستند و حساب و کتاب رهبری ۱۳ را از رهبر کنونی جمهوری اسلامی بخواهند!**

ما لحظه‌ای تردید نداریم و بارها هم در راه‌توده نوشته‌ایم که زیر بار این ارزیابی ارزان و ساده نمی‌رویم که سازمان مجاهدین خلق بدون نفوذ، هدایت و زمینه چینی همین ارتجاعی که امروز حاکم است به این راه کشانده شد و با ماجراجویی‌هایی که کرد مسیر انقلاب ایران را عوض کرد، که البته **سهم آقای بنی‌صدر** هم در این میان نباید فراموش شود. دهها روحانی در طول فاجعه سال ۶۰ ترور شدند، کشته شدند و از میان برداشته شدند که هر کدام آنها می‌توانستند امروز در نقش آیت‌الله طاهری جلوی رهبر کنونی جمهوری اسلامی و موفقه اسلامی بایستند. تمام آنها را از پیش پا برداشتند و سد بزرگی بنام آیت‌الله منتظری را هم توانستند در یک توطئه دیگر و با کمک احمدخمینی از سر راه بردارند تا بتوانند بعد از مرگ آیت‌الله خمینی قدرت را قبضه کنند که کردند. البته، بعد هم احمد خمینی را بعنوان شاهد و ناظر همه این توطئه‌ها از میان برداشتند تا سر نخ تمام این توطئه‌ها کور شود.

در حمله به کوی دانشگاه، در حمله به تحصن دانشگاه تهران و با تظاهراتی که حجت‌الاسلام "حسینیان" از سازماندهان آن در ۲۴ تیرماه بود، این لحظه را جستجو می‌کردند، اما فراموش کرده بودند که زمان تغییر کرده و تنها توانستند عده‌ای از دانشجویان را زندانی کنند که هنوز هم در زندانند.

این یکی از آرزوهای مخالفان اصلاحات برای تکرار تاریخ است. آرزوی دوم آنها تکرار شهریور سال ۷۶ و قتل عام زندانیان سیاسی است. شما می‌بینید که زندانیان سیاسی را به امید فراهم آمدن لحظه موعود در زندان نگهداشته‌اند. حتی برای زیر شکنجه و اعتراف گیری از باقی و عبدالله‌نوری و گنجی و سپس اعدام آنها هم نقشه دارند. در اینجا هم شاهدیم که ۵ سال است کوشش آنها با شکست روبرو شده زیرا نمی‌فهمند شرایط اجتماعی و زمان تغییر کرده‌است.

این دو اشتباه محاسبه حاکمیت برای تکرار تاریخ است. از اینسو، یعنی در صف اپوزیسیون هم حسرت تکرار تاریخ به اشکال دیگری وجود دارد و اجازه واقع بینی را به آنها نمی‌دهد. در این طرف، از سلطنت طلب تا کمونیست کارگری‌های دو آتشه، که اتفاقاً سیم شعارهایشان روی هم افتاده فکر می‌کنند بزودی مثل سال ۵۷ انقلاب خواهد شد، حاکمیت فرار خواهد کرد، اعتصابات نفت شروع خواهد شد، مطبوعات اعتصاب خواهند کرد، پادگان‌ها تسخیر خواهد شد و ۰۰۰ اینها هم متوجه تغییر شرایط نشده‌اند و در تب تکرار تاریخ می‌سوزند. شما خودتان حتماً بخاطر دارید که در جریان حمله به کوی دانشگاه همین گروه‌ها شعارشان برافراشتن بیرق انقلاب سرخ بود. همین گروه کاروکارگر این اصطلاح را در اعلامیه‌اش بکار برده بود و نوشته بود بیرق انقلاب را برافرازید، در حالیکه بعداً معلوم شد دچار توهم بوده‌اند و بهترین عمل همان تحسن آرام در دانشگاه و پیوستن نمایندگان اقشار و طبقات مختلف اجتماعی به این تحسن و اعلام ضرورت تغییرات بنیادی در حاکمیت بود. حاکمیت این را فهمید و خیلی زود این تحسن را با به میدان کشیدن ماجراجویانی مثل طبرزدی و منوچهر محمدی که دانشجویان را به تظاهرات خیابانی تشویق می‌کردند بهم زد و به تحسن حمله کرد. حتی همین حالا هم شما شاهدید که طرفداران سلطنت و کمونیست کارگری‌های دو آتشه در لس‌آنجلس در سالگرد ۱۸ تیر بازم مشوق همین نوع تظاهرات بودند، در حالیکه در تهران به گونه دیگری ۱۸ تیر برگزار شد. بنابراین ما با دو انتظار تکرار تاریخ در حاکمیت و یک انتظار تاریخ در اپوزیسیون روبرو هستیم، که هیچکدام به نظر ما تکرار نخواهد شد و تحولات ایران مسیر دیگری را می‌پیماید، حتی اگر به یک نبرد خونین هم بیانجامد، این نبرد هیچ وجه تشابهی با تسخیر ارگان‌های امنیتی-نظامی رژیم شاه توسط توده مردم دست خالی و ارتش در هم شکسته و به خانه گریخته آن نظام نخواهد داشت. شما توجه داشته باشید که سپاه پاسداران ارتش شاهنشاهی نیست و دارای تفکر و ایدئولوژی است و اتفاقاً جناح راست خودش هم با بدنه این سپاه مسئله دارد و از گرایش‌های مردمی و انقلابی آن می‌ترسد. جناح راست از طریق کمیته امداد، از طریق صندوق‌های قرضه‌الحسنه و از طریق سازمان اقتصاد اسلامی سه میلیون نفر از محروم‌ترین مردم کشور را در سراسر ایران با وام‌های چند هزار تومانی اما با بهره ۴ تا ۴٫۵ درصدی (بهره بانکی ۱۲ درصد است) به اسارت خودش در آورده و آنها را در هر تظاهراتی به خیابان می‌کشد و روی استفاده از آن در هر حادثه‌ای که برایش پیش بیاید حساب می‌کند. همین نیرو در هر انتخاباتی رای ثابت جناح راست را تشکیل می‌دهد.

**خدابخشیان** - حالا که صحبت از ماجراجویی مجاهدین خلق و حوادث دهه ۶۰ پیش آمد، فکر نمی‌کنید سخنرانی آغاچری چیزی شبیه همان ماجراجویی‌های مجاهدین خلق بود؟ چرا نباید تصور کرد که او را هم به این مسیر کشاندند تا فرصت همان تکرار تاریخی که شما به آن اشاره کردید فراهم بیاید؟

**راه‌توده** - خیر! ارزیابی من از سخنرانی ایشان این نیست. اولاً بحثی که او مطرح کرد، اصلاً بحث نو و تازه‌ای در میان بحث‌های مذهبی نبود، از زمان علی‌شریعتی و آیت‌الله مطهری این بحث‌ها جریان داشته و جریان دارد، حتی مهندس بازرگان هم خودش یکی از مبتکران همین نوع بحث‌ها بود و خیلی هم تندترش. اصلاً بحث کلاه، عمامه‌ای را او پیش کشید! اینکه ما در صدر اسلام طبقه و قشری بنام روحانی با لباس مخصوص نداشتیم و خود حضرت محمد هم مثل بقیه مردم لباس می‌پوشید. این لباس، یعنی عبا و عمامه و قبا و نعلینی که ویژه هوای گرم عربستان است و عمامه‌ای که به هنگام اسب رانی و یا شتر سواری در صحاری عربستان بخشی از آن را باز کرده و مثل بلوچ‌های خودمان و یا افغان‌های جنوب آن کشور جلوی دهانشان می‌بندند تا از نفوذ شن ناشی از شن‌بادهای صحرا به چشم و گلویشان جلوگیری کند یک لباس تقلیدی است که اتفاقاً در زمان بنی‌عباس مُد شد. حتی تصاویر قدیمی که از حضرت علی وجود دارد، ایشان ردائی به تن دارد که ریسمانی مخصوص دور کمر آن بسته شده‌است و هیچ شباهتی به عبا یا نائینی و لباده ابریشمی آقایان ندارد. همین شکل و شمایل و لباس را در مسیحیت هم درست کردند تا یک قشر و طبقه ممتاز دینی در کنار اشراف و فئودال‌ها درست کرده باشند. شما نگاه کنید، مقایسه کنید، این لباس و کلاه بوقی که پاپ روی سر می‌گذارد، هیچ شباهتی به لباس حضرت مسیح دارد؟ بهرحال، اینها بحث ما در این گفتگو نیست، بلکه می‌خواهم بگویم آنچه آغاچری گفت، پیش از او بسیار مطرح شده و حتی بصورت جزوه و کتاب منتشر شده‌است. بنابراین، جنجالی که بر سر این سخنرانی درست کردند با همان هدفی بود که به آن اشاره کردم، رفتن به سوی خرداد ۶۰ و لحظه مطلوب مولفه اسلامی. از آنجا که زمان و تغییر شرایط اجتماعی ایران را درک نکرده بودند، همین جنجال هم به ضد خودش و

علیه آنها تبدیل شد. یعنی آجاری بعنوان یک روشنفکر شجاع مذهبی، با یک پای از دست داده در جنگ با عراق تبدیل شد، به یک قهرمان جسور طرح حرف دل مردم، حتی اگر سرش را هم در این جسارت بر باد بدهد تغییری در این واقعیت نمی‌دهد که هیچ، بلکه این جسارت و قهرمانی را پررنگ تر هم می‌کند!

از طرف دیگر، با اشتباه بزرگی که آیت‌الله مشگینی کرد و خواست به بهانه سخنرانی آجاری سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را زیر ضربه ببرد، امثال آیت‌الله طاهری را به میدان فراخواند. حتی در همان حدی که مطبوعات به سخنرانی آجاری اشاره کرده‌اند هم، حتی همان نکته‌هایی که فکر می‌کردند با طرح آنها می‌توانند جو مناسب یورش را فراهم کنند، با استقبال مردم روبرو شد. این درحالی است که، در خرداد سال ۶۰، برای حادثه جنایات به زحمت زیادی نیازمند نبودند. حالا و اینبار اشتباه محاسبه‌ای که کرده بودند منجر به یک ضربه کاری بسیار بزرگ دیگر به خود آنها شد. با ورود آیت‌الله طاهری به میدان، عملاً و رسماً صلاحیت سیاسی و مذهبی رهبر کنونی جمهوری اسلامی، از سوی یک روحانی که هم از نظر مدارج دینی و هم از نظر سوابق مذهبی و هم از نظر سن و سال بر رهبر کنونی برتری دارد زیر علامت سؤال رفت. **بنظر ما مجموع این جنجال، موجب فراهم آمدن شرایط جدیدی برای جنبش شد که قطعاً باید از آن به سود جنبش استفاده کرد و همانطور که حجت‌الاسلام کدیور در سخنرانی اخیر خودش در امریکا گفته باید رفت به سوی خواست عمومی و علنی بررسی کارنامه ۱۳ ساله رهبری آقای خامنه‌ای. بررسی این کارنامه، بررسی و اعلام دلائل قیضه قدرت در جمهوری اسلامی توسط مقلدان آیت‌الله خوئی و سران بزرگ بازار و تجار بزرگ، اختلاف طبقاتی موجود در جامعه که با طرح مشترک رهبر و هاشمی رفسنجانی برای گرفتن وام از بانک جهانی و پذیرش برنامه تعدیل اقتصادی صندوق بین‌المللی پول آغاز شد و دهها و دهها پدیده فاجعه‌بار ۱۳ سال گذشته، این بررسی، با کنار کشیدن از حاکمیت و با استعفاء ممکن می‌شود و یا با صراحت در بیان آن در مجلس، در دولت، در روزنامه‌ها، در خطبه‌های نماز جمعه، در مجلس خبرگان؟**

### **درد مافیای قدرت و ثروت در جمهوری اسلامی سخنرانی آجاری نیست، تنگ شدن حلقه محاصره آنها توسط جنبش و افشای روز افزون چهره غار تگر آنهاست!**

درد مخالفات اصلاحات و مافیای قدرت و ثروت در جمهوری اسلامی، این نیست که آجاری در یک گوشه شهر همدان چی گفته، آنها دنبال مستمسکی هستند برای تکرار خرداد ۶۰. اگر این سخنرانی هم نبود آنها می‌رفتند دنبال یک بهانه دیگر، همچنان که در آینده خواهند رفت. هدف آنها اینست که نگذارند هیچ تشکیلی در مملکت و در برابر تشکل مافیائی حاکم شکل بگیرد و منسجم شود. توطئه علیه دفتر تحکیم وحدت هم همین هدف را داشت، توطئه علیه جبهه مشارکت ایران اسلامی هم همین هدف را دنبال می‌کند، یورش به نهضت آزادی هم همین هدف را دنبال می‌کند. همه این تحریکات، طی این شش سال، از جمله ترور حجاریان، جنجالی که بر سر مجله موج و با هدف برکناری مهاجرانی از وزارت ارشاد اسلامی درست کردند، آن بود که طرف مقابل زود هنگام دست به یک واکنش شتابزده بزند و آنها یورش بیاورند. من در همین گفتگوهای با شما بارها گفتم که سنگین‌ترین فشارها را وارد می‌آورند تا دفتر تحکیم وحدت را بعنوان سخنگوی متشکل یک میلیون دانشجوی متلاشی کنند و امثال طبرزدی و منوچهر محمدی بدلیل عملکردی که دارند عملاً در خدمت همین هدف گام بر می‌دارند و سرانجام هم دیدیم که وقتی آرام گرفتند که توانستند تحکیم وحدت را به دو شاخه علامه و شیراز تقسیم کنند و افشاری را به زندان ببرند.

• شما ببینید! مگر آجاری سخنرانی کرده بود که به دبیرکل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی با چاقو حمله کردند و کیف دستی‌اش را دزدیدند تا بلکه یک مدرکی در آن پیدا کنند و یا حتی در آن بگذارند و سپس یورش به این سازمان را شروع کنند؟ مگر آجاری سخنرانی کرده بود که بهزادنبوی را به محاکمه کشانند، مگر آجاری سخنرانی کرده بود که تاج زاده را از وزارت کشور بیرون کشیدند؟ اینها بهانه‌است، درد آنها چیز دیگری است. درد آنها رشد سازمان‌ها و احزابی غیر از تشکل‌های مافیائی است که در اختیار دارند. البته، شرایط زمانی و تغییر اوضاع جامعه را در محاسبات خودشان ننگنجانند و در نتیجه همین جنجال پیرامون سخنرانی آجاری هم به ضد خودش تبدیل شد. اصلاً ارتجاع یعنی همین، یعنی عدم توان درک شرایط نو، عدم توان درک تغییرات. اینها هنوز در همان حال و هوای خرداد ۶۰ و قتل عام تاریخی زندانیان در زندان‌ها در سال ۷۶ هستند، درحالی‌که زمان گذشته، مردم به گونه‌ای دیگر فکر می‌کنند، نسل جدیدی با تفکرات جدیدی وارد میدان شده، جهان تغییر کرده، نیروهای سیاسی روشنفکر مذهبی چشم و گوششان باز شده و دیگر گول ریش و پشم و نماز شب را نمی‌خورند و فهمیده‌اند که سرشان کلاه گذاشته بودند. سال ۵۷ هم تکرار نخواهد شد و آنهایی که منتظر تکرار تاریخ حتی بشکل کم‌دی آن هستند اشتباه می‌کنند.



امریکا و کاخ سفید، بر خلاف تصویری که می‌شود و تفسیرهای گمراه‌کننده‌ای که بعنوان اختلاف وزارت خارجه با وزارت دفاع و یا هر دو با کاخ سفید و یا کاخ سفید با آن دو می‌شود، بسیار منسجم‌تر، آگاه‌تر و پراطلاع‌تر از اوضاع ایران نسبت به گذشته عمل می‌کند و یک استراتژی منسجم را پیش می‌برد. کاخ سفید می‌خواهد از خواست قاطع مردم برای مردمسالاری به سود خود استفاده کند و ایران را به تخته پرش خود در منطقه تبدیل کند. کسانی در میان مخالفان اصلاحات، امریکا را برای رسیدن به این هدف با مقاومت در برابر اصلاحات و نا امید ساختن مردم از تحولات در داخل و امید بستن به کمک خارج از کشور فراهم می‌کنند و از این نظر جبهه مخالفان اصلاحات ستون پنجم استراتژی امریکا در ایران است!

من این را مخصوصا در رادیو شما می‌گویم، زیرا کسانی در امریکا هستند که فکر می‌کنند همانطور که با انقلاب ۵۷ رفتند با یک انقلاب مشابه بر می‌گردند و امریکا هم پشتوانه پر قدرت آنهاست. می‌خواهم بگویم، برخلاف دو دهه گذشته، این بار امریکا بسیار منسجم‌تر و آگاه‌تر در مورد امور داخلی ایران برخورد می‌کند و گام به گام به اهدافش نزدیک می‌شود. آنچه که بعنوان نوسان‌های کاخ سفید و یا تفاوت نظرات وزارت دفاع و وزارت خارجه مطرح می‌شود، همه در چارچوب یک استراتژی معین صورت می‌گیرد.

**خدابخشیان** - اصلاح طلب‌ها هم آگاه‌تر از گذشته استراتژی خودشان را تنظیم کرده‌اند؟

**راه‌توده** - بحث ما در باره سیاست امریکا در برابر ایران است، نه استراتژی و آگاهی اصلاح طلب‌ها؛ اما حالا که مطرح کردید حرفی ندارم که به آن هم بپردازیم.

واقعیت اینست که بزرگترین نقطه ضعف جناح راست تکیه روی آرمان‌های واقعی انقلاب ۵۷ و حتی مواضع اولیه آیت‌الله خمینی بعد از پیروزی انقلاب و روی قانون اساسی است. اینها نکاتی بود که در ابتدای پیروزی آقای خاتمی اصلاح طلب‌ها به آنها کم بهاء دادند و عرصه را برای قلب واقعیات و یکه‌تازی شبه انقلابی برای جناح راست خالی گذاشتند. به نظر ما، پس از زندانی شدن چهره‌هائی نظیر عبدالله نوری، باقی، گنجی و یورش به ملی-مذهبی‌ها با شعار سالوسانه دفاع از انقلاب، اصلاح طلب‌ها این غفلت خودشان را جبران کردند و دقیقا از موضع دفاع از انقلاب ۵۷ استراتژی اصلی خودشان برای یورش به جناح راست را تنظیم کردند. گرچه این استراتژی در بخش مربوط به سیاست خارجی و بویژه مناسبات با امریکا با واقع‌بینی‌های الزام آور همراه است و تا حدودی هوشیارانه در این زمینه امور را پیش می‌برند. شما نگاه کنید به نامه آیت‌الله طاهری که وقتی از موضع انقلاب، از موضع دفاع از شهدای جنگ، از موضع دفاع از آرمان‌های اولیه انقلاب ۵۷ ضربه را به جناح راست وارد کرد چه تکان و چه وحشتی در جبهه مقابل ایجاد کرد. این همان غفلت بزرگی است که اصلاح طلبان در ابتدای پیروزی انتخابات ۷۶ کردند و همچنان هم بخشی از آنها بر همان اشتباه پا فشاری می‌کنند، اما بخش دیگری که اکنون بیش از دیگران تحت حملات تبلیغاتی قرار گرفته، مثل ماجرای آغاچری و اعلام مشروعیت نداشتن سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، این بخش استراتژی خودش را بدرستی روی دفاع از آرمان‌های اقتصادی، آزادی، استقلال و خواست‌های انقلاب ۵۷ متمرکز کرده و این بزرگترین حمله به ضعیف‌ترین نقطه جبهه مقابل است. این استراتژی و این دفاع و این موضع‌گیری قطعا روی بدنه نیروهای نظامی و بویژه سپاه پاسداران تأثیرات جدی می‌تواند بگذارد. این اهمیتی کلیدی دارد، زیرا برخلاف خیلی از برداشتها و پیش فرض‌ها و تصویری که عده زیادی دارند، از نظر ما تا سپاه و بویژه بدنه آن بسود اصلاحات و بسود دفاع از آرمان‌های انقلاب وارد میدان عملی نشود، کار اصلاحات پیش نخواهد رفت و تصفیه ضروری در حاکمیت جمهوری اسلامی صورت نخواهد گرفت. سپاه تعیین کننده نقش را دارد و اشتباه می‌کنند که به آنها می‌گویند چرا شما وارد عرصه سیاسی می‌شوید، بلکه باید گفت شما چرا به سود آرمان‌های اولیه انقلاب وارد میدان نمی‌شوید، چرا نمی‌پرسید مجمع تشخیص مصلحت نظام به چه دلیل در قبضه تجار و بازاریهاست؟ رهبر و تعدادی از فرماندهان سپاه چرا جلسه می‌کنند و اعلامیه علیه دولت و علیه اصلاحات و انتخابات می‌دهند. تا این یخ آب نشود و تا این سد نشکند و سپاه عملا در کنار جبهه اصلاحات قرار نگیرد، کار پیش نخواهد رفت و این هم ممکن نخواهد شد مگر با در آوردن حربه دفاع از ارزش‌های دروغین باصطلاح انقلاب از دست امثال مصباح یزدی، جنتی و حتی خود رهبر و فرمانده کل قوا. این آن درسی است که از نظر ما اصلاح طلب‌ها هم آموخته و آگاه شده‌اند. حالا اگر موافق باشید بحث مربوط به سیاست و استراتژی امریکا را دنبال کنیم؟

**خدابخشیان** - این استراتژی واقعا حمله نظامی به ایران است؟ واقعا فکر می‌کنید ایران را جلوتر از عراق خواهند زد؟

**راه‌توده** - علیرغم همه پیچیدگی که اوضاع ایران دارد و منطقه دارد، ما تصور می‌کنیم، در متن طرح حمله نظامی به عراق، امریکا مصمم و با تاکتیک‌های دقیق بسوی فروپاشی تمام اعتبار جمهوری اسلامی در خارج از کشور و بویژه در میان کشورهای

اروپائی از یکسو و خاتمه یافتن مشروعیت حکومت در داخل کشور پیش می‌رود. آنها با انواع موضع‌گیری‌ها و سخنرانی‌ها از یک طرف حمله نظامی به ایران را مطرح می‌کنند تا بلکه جناح راست به این بهانه فضای سیاسی را بسته و به اصلاح‌طلبان حمله‌ور شود و هر نوع آلت‌رناتیو و امکان بازسازی و بازتولید قدرت در حاکمیت جمهوری اسلامی از بین برود و از طرف دیگر دم از حمایت از رفُرم، اصلاحات، دفاع از آزادی، مردمسالاری و دموکراسی و حق رای و نظر مردم می‌زنند تا جلب افکار عمومی کرده و برای خود در داخل کشور پایگاه حمایتی و مردمی فراهم سازند. این دو لبه تیز قیچی امریکا چه نتیجه‌ای را می‌تواند همراه بیاورد و تاکنون چه نتیجه‌ای به همراه داشته‌است؟

عده‌ای بعنوان مشاوران و کارگزاران بیوت مراجع و رهبری و یا در نقش مدیران روزنامه‌ها و یا اداره کنندگان دستگاه تبلیغاتی جمهوری اسلامی، ماموریت اجرا می‌کنند و پس از پایان ماموریت اگر صلاح نباشد در ایران بمانند، در شیخ نشین‌های خلیج فارس بر سر گنج‌هایی که ربه‌ده‌اند خواهند نشست. این تجربه‌ایست که از شبکه "بِدامن" مامور تبلیغاتی تدارک کودتای ۲۸ مرداد، از شبکه «برادران رشیدی» بعنوان حلقه‌های پنهان رابطه بین بیت آیت‌الله کاشانی و سپهبد زاهدی و سازمان‌های جاسوسی امریکا و انگلستان دارند، تجربه‌ایست که از نقش و فعالیت مطبوعاتی-سیاسی امثال "سید مهدی میراشرفی" در کنار آیت‌الله کاشانی به یادگار دارند.

امریکا، درحالیکه جناح راست را تشویق به رفتن به سوی برقراری فضای نظامی در کشور می‌کند، مشوق همین جناح برای مقاومت خشن‌تر و بیشتر در برابر اصلاحات است، در عین حال اصلاح طلب‌ها را فاقد توان و قدرت عمل معرفی می‌کند. حاصل این کشاکش در عمل چیزی نیست جز ناامیدی مردم از هر تحولی در درون کشور و از درون حاکمیت جمهوری اسلامی و چشم دوختن به امکاناتی در خارج از کشور. در اینجاست که امریکا بی‌وقفه روی آراء مردم، روی انتخابات، روی مردمسالاری تکیه می‌کند و آگاهانه و سنجیده هم چنین می‌کند و خود را ناجی مردم و پیام آور آزادی و مردمسالاری نشان می‌دهد. پایان این فرسایش نیروها در داخل کشور جلوگیری از اصلاحات، از میان برداشتن هر نوع آلت‌رناتیوی اعم از ملی-مذهبی و یا چپ مذهبی و یا نواندیش دینی و یا هر آلت‌رناتیو دیگری، چیزی نیست جز آن آلت‌رناتیوی که از حمایت همه جانبه امریکا برخوردار است و متکی به قدرت اوست. این درحالی است که امریکائی‌ها خیلی خوب می‌دانند جناح راست کوچکترین شانس برای جلب افکار عمومی ندارد و به همین دلیل هم می‌دانند که در سرانجام این تاکتیک، که ما تصور نمی‌کنیم زیاد هم طولانی شود، یا جناح راست تسلیم مطلق شده و با دست‌های بالا برای دستبوسی به کاخ سفید خواهد رفت و مجری هر چه که امریکا بخواهد خواهد شد و یا امریکا با توجه به نفرت مردم از جناح راست و اطمینان از قطع امید مردم از هر تحولی در داخل حاکمیت و نبودن هیچ آلت‌رناتیوی در صحنه یک انتخابات و یا رفراندوم را زیر نظر مجامع بین‌المللی تحت نفوذ خود به ایران تحمیل خواهد کرد. ممکن میلیون‌ها نفر هم در چنین همه‌پرسی شرکت نکنند، اما این تأثیر در نتیجه همه‌پرسی نخواهد داشت. نتیجه این همه‌پرسی بسته شدن قطعی دفتر انقلاب ۵۷ و نشستن متحدان و مجریان سیاست‌های امریکا بر مسند قدرت در ایران است. ما این تاکتیک را در حال حاضر محتمل‌تر از حمله نظامی به ایران می‌دانیم، در عین حال که ممکن است در تدارک رسیدن به این نقطه، پاره‌ای تاسیسات نظامی و اتمی ایران هم بمباران شود و از بین برود. در لحظه کنونی، این تاکتیک موثرتر از هر نوع حمله نظامی وسیع به ایران است. این زمینه را در حال حاضر مستقیماً جناح راست و مخالفان اصلاحات دارند فراهم می‌کنند و همانطور که بارها خدمت شما و شنوندگان این برنامه گفته‌ام، ما تردید نداریم که کسانی در حاکمیت و در بدنه مطبوعاتی و یا در بیوت آقایان و یا در جمع مشاوران این آقایان ماموریت انجام می‌دهند و مطمئن هستند که پس از انجام ماموریتشان اگر در ایران هم صلاح نباشد بمانند، در خارج از کشور بر سر گنج‌هایی که در شیخ نشین‌ها ذخیره کرده‌اند خواهند نشست.

درباره استراتژی منسجم امریکا در برابر ایران، ما روی اطلاعات دقیقی که در دوران اخیر کاخ سفید و ارگان‌های نظامی و امنیتی امریکا از جزئیات امور ایران دارند تأکید می‌کنیم. شما ملاحظه می‌کنید که آقای "زلمای خلیل‌زاد" مشاور ارشد امور ایران در کاخ سفید و نماینده ویژه امریکا در افغانستان با چه دقتی در مصاحبه‌های خود اطلاعاتی را در باره پایگاه‌ها و واحدهای نظامی جمهوری اسلامی مطرح می‌کند و تأکید هم می‌کند که این اطلاعات را قبلاً در اختیار مقامات جمهوری اسلامی گذاشته‌است. عکس‌های ماهواره‌ای حتی کوچه‌های محلات تهران را هم نشان می‌دهد چه رسد به تاسیسات نظامی و اتمی. وقتی زلمای خلیل‌زاد در باره سپاه محمد که برای دخالت در امور افغانستان تشکیل شده بود و یا سپاه قدس که امریکائی‌ها معتقدند از این سپاه که در اصل برای امور لبنان و فلسطین تشکیل شده، برای ترورها و انفجارهای خارج از کشور، از جمله در لبنان، آرژانتین و عربستان سعودی استفاده شده و مدعی هستند مدارک آن را در اختیار دارند، دیگر چه استدلالی را باید در باره تسلط

امریکا به اطلاعات حکومتی، سیاسی، نظامی، امنیتی جمهوری اسلامی باید ارائه داد؟ حتی در جریان ترفند تبلیغاتی دفاع جورج بوش از اصلاحات و از انتخابی‌ها در برابر انتصابی‌ها در جمهوری اسلامی، مطبوعاتی که در دام این بازی افتاده بودند کمتر به نامه‌ای توجه کردند که اندکی قبل‌تر بوش به خاتمی نوشته و آدرس پایگاه‌های نظامی مستقر در مازندران ایران را داده و خواهان برچیده شدن آنها شده بود. این پایگاه‌ها گویا در اختیار معاودین عراقی و مجلس اعلام انقلاب اسلامی عراق است و بوش در تدارک حمله نظامی به عراق آگاهی از این اطلاعات را اینگونه به رهبران جمهوری اسلامی تفهیم کرد. این پایگاه‌ها به واحدی بنام **سپاه بدر** تعلق دارد. بنابراین، می‌خواهم بگویم حالا دیگر امریکا خیلی چیزها در باره ایران می‌داند و مشاورانی را هم به خدمت گرفته که از امور سیاسی ایران کاملاً آگاهند و آن دید سنتی گذشته را ندارند و کمتر متکی به نظرات اشخاصی از نظام گذشته عمل می‌کنند. به نظر امریکا از طرق مختلف هر روز بیش از روز پیش نبض افکار عمومی مردم ایران بدست می‌گیرد و مطابق آن سیاست‌های خود را تنظیم می‌کند، و این متفاوت است با سیاست‌هایی که در گذشته کاخ سفید در ارتباط با ایران و جمهوری اسلامی داشت. بر مبنای همین اطلاعات و همین استراتژی منسجم امریکا است که حتی سناتورهای امریکائی هم با جسارت کامل می‌گویند که امریکا با استفاده از آراء و حمایت مردم و جلب موافقت متحدان اروپائی خود دنبال یک دولت جدید برای ایران است. امریکائی‌ها بهتر و بیشتر از جناح راست جمهوری اسلامی فهمیده‌اند که مردم ایران از شعار، از خون ریزی، از جنگ، از تقسیم شدن به دو طبقه خودی و غیر خودی، از زندگی یکنواخت و تحت فشار ارتجاع مذهبی خسته شده‌اند، مردم ایران می‌خواهند با رای و بصورت بسیار متمدانه سرنوشت خود را تعیین کنند. جناح راست جلوی این خواست مردم ایستاده و امریکا در حالیکه با انواع موضعگیری‌های تحریک آمیز جناح راست را تشویق به ادامه مقابله و مقاومت می‌کند، از طرف دیگر خود را همسو با خواست مردم ایران نشان داده و می‌رود که یک انتخابات و یا فراندوم امریکائی در ایران انجام دهد. این سقوط و این تغییر بسیار محتمل‌تر و از سوی افکار عمومی جهان مورد پذیرش تر از حمله نظامی گسترده به ایران است. باز هم تاکید کنم که این مغایر حمله به تاسیسات نظامی و اتمی ایران نیست. امریکا، امروز خیلی خوب می‌داند که دفاع از دموکراسی و مردمسالاری در میان مردم بُرد دارد و همین سیاست را هم به کمک مشاوران تازه نفس، جوان و مبتکر کاخ سفید پیش می‌برد. شما می‌بینید که هیچ سناتور و مشاور ارشدی نیست که در این دوران در باره ایران صحبت کند و از مردمسالاری و خواست مردم ایران برای دموکراسی دفاع نکند. این بازی موش و گربه، یعنی تشویق و تحریک جناح راست برای مقاومت و ماجراجوئی بیشتر در برابر اصلاحات و اصلاح طلبان از یکسو و نشان دادن خود بعنوان یک چهره طرفدار آزادی مردم آنقدر ادامه خواهد یافت تا لحظه‌ای که لحظه گرفتن موش توسط گربه است. در این صورت، جناح راست که دستش به خون اصلاح طلبان آلوده خواهد بود و پرونده‌اش به سنگینی خیانت به یک انقلاب و یک جنبش عظیم اصلاح طلبی است، چنان موقعیت متزلزلی در کشور و در میان مردم خواهد داشت که چاره‌ای جز تبدیل شدن به مجربان مستقیم و گوش به فرمان امریکا نخواهد داشت.